



مادرانه‌های شهیدان محمود و احمد طالبی

۳۷ سال هر روز به مزار فرزندان شهیدش می‌رود



۳۵ سال است که هر روز یا بیشتر روزها برای زیارت آن‌ها به سر مزارشان می‌روم مگر این که بر ف و باران شدیدی بیاید که راهم را سد کند، آن جا اول پیش پسر م محمود که بزرگ‌تر است و بعد پیش احمد می‌روم.

او دلش برای جوانان و مردم کشورش می‌سوزد و غصه آن‌ها را هم دارد. می‌گوید: از مسئولان کشور می‌خواهیم به فکر جوانان و

اشتغال آنان باشند و به آن‌ها بها بدهند. همیشه برای جوانان دعای کتم و البته یکی دیگر از دعاها و آرزوهایم تشریف دوباره به کربلا و زیارت حرم آقا سیدالشهدا(ع) است.

علی‌آقا برادر شهیدان طالبی هم می‌گوید: در سال سوم دبیرستان زمانی که احمد و محمود در سوزوار در حال تحصیل بودند، پدر م من را که کلاس پنجم ابتدایی بودم به همراه آن‌ها فرستاد تا در کنار هم باشیم. تابستان سال ۶۱ محمود در منطقه

سومار مجروح شد و بعد از بستری و مداوا در تهران به

روستا بازگشت و در اعزام بعدی در آذر همان سال به شهادت رسید.

او از جوانان مومنی بود که همه مردم به لحاظ اخلاق نیکو و ایمان را سخنی که داشت دوست اش داشتند. در زمان آخرین اعزامش به جبهه به بدرقه‌اش رفتم. خاطر م هست چون سن و سال زیادی نداشتیم و در شهر سبزوآر غریب بودم در مسیر بر گشت راه خانه را گم کردم و بعد از چند ساعت گشتن در خیابان‌ها مسیر خانه را پیدا کردم.

از اولین شهدای دانش آموز شهر

برادر شهید می‌گوید: محمود از اولین شهدای دانش آموز

شهرستان خوشاب و منطقه در پیام این شهرستان در آن زمان بود

و بعد از بازگشت پیکرش م مردم استقبال بسیار باشکوهی از او کردند. در آن زمان همه اعضای باشگاه ورزشی حقانی سبزوآر که با او تمرین جودو داشتند با لباس ورزشی سفید تمام مسیر فرعی دو کیلومتری تا روستا

را به احترام آن شهید گران قدر در مراسم تشییع شرکت کردند. وقتی

محمود شهید شد، برادر دیگر م احمد که با او در جبهه حضور داشت، از شهادت محمود خبر ار شده اما به خانواده چیزی نگفته بود. اگر چه

برایش خیلی سنگین و در دآور بود اما تا آمدن پیکر به ما خبر نداد. از دست دادن برادرش خیلی سنگین بود. او تنها و بدون برادر و هم‌رزمش برگشته بود و وقتی همه از او درباره غیبت محمود سوال می‌کردیم پاسخ می‌داد که می‌آید.

مادر م شهیدانش

می‌گوید: برای ما که جوان هستیم حاضر شدن هر روز بر سر مزار شهیدان سخت است ولی مادر م با صبوری و با عشق فرزندان شهیدش هر روز به سر مزارشان در روستا می‌رود و با آن‌ها در دل می‌کند.



علی اکبر ملکی - گاهی فقط سخن گفتن از ایثار و شهادت و خاطرات شهدا به نظر آسان می‌آید، به خصوص این که خودت هیچ کدام از این موارد را به تجربه لمس نکرده باشی.

برای نمونه شنیدن درد دل ها و خاطرات مادری که دو فرزندش را تقدیم کشورش کرده، شاید آسان به نظر آید اما آن جا که قرار باشد خودت را جای آن مادر بگذاری

کمی تصور سخت می‌شود. این که ۳۷ سال خیلی از روزها به عشق زیارت فرزندان ت پیاده در سرما و گرما از روستا تا سر مزارشان روانه شوی، یکی از همین حرف هایی است که شنیدنش آسان است.

سخن گفتن از خود گذشته‌گی و روانه کردن فرزندان جوان و کم سن و سال جلوی گلوله دشمن آسان است ولی وقتی قرار است با دستان خودت جوان و عزیز در دانه ات را در حالی که همه در حال گریه و شیون هستند به خاک بسپاری ، کار سخت می‌شود.

فقط سخن گفتن از ایثار و جانبازی خیلی ساده است ولی وقتی جوانان دل‌بندت را که برای شان هزاران آرزو داری و ۱۶ سال با تمام تمام مشکلات در روستایی بدون امکانات بزرگشان می‌کنی، به جبهه اعزام کنی، یکی شهید شود و دیگری را برای درمان در ده‌های جانبازی اش از این بیمارستان به آن بیمارستان ببری و آخر هم شاهد پروازش به آسمان باشی، آسان نیست. آری این‌ها همه شنیدنش آسان است اما تجربه اش سخت. بعد از گذشت حدود ۳۵ سال از شهادت شهیدان محمود و احمد طالبی به سراغ مادر این دو شهید گران قدر در روستای دهنو از توابع شهرستان خوشاب آمده ام. پدر شهیدان او اخر اردیبهشت به فرزندان شهیدش پیوسته و سکوت این خانه بیشتر از گذشته شده است.

هیچ وقت پشیمان نشدم

خانم فخر مروی مادر شهیدان می‌گوید: از این که پسران جوانم را تقدیم اسلام و کشور کردم، هیچ وقت پشیمان نبوده و نیستم. وقتی فرزند م احمد را بعد از شهادت محمود به خاک می‌سپردم، آرامش داشتم و این آرامش و استقامت را خداوند متعال به من عنایت کرده بود.

محمود ۱۵ ساله بود

می‌گوید: فرزند بزرگ محمود در حدود ۱۵ سالگی، زمانی که دانش

آموز بود در سال ۶۱ به شهادت رسید و بعد از او احمد فرزند دیگر م راهش را ادامه داد. احمد مدتی بعد سال ۶۳ از ناحیه سر تر کش خورد و حدود ۱۸ ماه با همان وضعیت با مراجعه به بیمارستان های مشهد تحت مداوا بود و به دلیل حرکت تر کش به سمت مغز، پزشکان نتوانستند او را مداوا کنند و سال ۶۴ به برادر شهیدش پیوست.

اگر بر ف راهم را سد نکند...

این مادر شهید بیشتر روزها به سر مزار فرزندانش می‌رود و آن جا با آن‌ها در دل می‌کند: بیش از



پیکرهایی که پس از شهادت زائر امام هشتم شدند

علی‌نیا - کافی است دلتان هوای زیارت امام هشتم، امام مهربانی‌ها را داشته باشد، وقتی دل پرواز کند به آن حرم آسمانی، حتما جسم هم اگر شده از فرسنگ‌ها فاصله از سنج، کرمانشاه، خرم‌آباد، مهدی‌شهر و کازرون به سویش پرمی‌کشد، همچون شهیدانی که پیکرهای شان پس از شهادت نیز به زیارت آقا امام رضا(ع) شرفیاب شدند. غایبان زنده‌ای که بعد از شهادتشان با وجود این که اهل مشهد نبودند اما پیکرشان به هر بهانه‌ای از ت حضرت غریب‌الغربا شد. با این توصیف این زیارت‌ها را چگونه می‌توان وصف کرد؟ شهیدان علی عباس حسین پور، محمد مردانی، غلامرضا ذاکریان، محمد حاجیلویی و محمدرضا عاشور از جمله شهیدانی بودند که پیکرهای مطهرشان از گوشه و کنار کشور در ظاهر به اشتباه عزم زیارت امام هشتم را می‌کنند. چند برش کوتاه از زیارت‌های این شهیدان را با هم مرور کنیم.

نیست و به جای شهید دیگری اشتباهی به مشهد آورده شده است. بعد از چند روز پیکر شهید از مشهد برگشت داده می‌شود و در گلزار شهدای مهدی‌شهر آرام می‌گیرد. شهید غلامرضا ذاکریان ۲۴ فروردین سال ۶۵ در عملیات والفجر در منطقه فاو به شهادت رسید.

کنار امام رضا(ع) آرام بگیرم

شهید محمد مردانی هم‌زمان با روز تولد امام رضا(ع) در کرمانشاه به دنیا آمد. اطرفیان و خانواده همه از علاقه محمد به آقا امام رضا(ع) خاطر اتی دارند. روزی که محمد برای مرخصی آمده بود، خیلی دلش می‌خواست به پابوسی آقا برود اما برای این که باید به جبهه پرمی‌گشته، امکان تشریف به مشهد را نمی‌یابد. به سنجند می‌رود و بعد از یک ماه نیز شهید می‌شود. به خانواده اش اعلام می‌کنند برای تحویل پیکر شهیدشان به مراجع شهیدایرند، خانواده به مراجع می‌روند اما پیکری که به آن‌ها نشان داده می‌شود پیکر محمد نبوده و بعد از بررسی متوجه می‌شوند، پیکر شهید اشتباهی به مشهد انتقال داده شده است. او در وصیت نامه اش از خانواده خواسته اگر توانستند پیکرش را در مشهد خاکسپاری کنند که خانواده نیز به خواسته او عمل می‌کنند.

افسوس که حالا دیگر نمی‌توانم

شهید محمدرضا عاشور پس از زخمی شدن در عملیات والفجر ۸ به یک بیمارستان در اصفهان منتقل می‌شود. در آن جا خانواده اش به بالین اش می‌آیند و تا لحظات آخر عمرش در کنار او می‌نشینند. شهید عاشور قبل از شهادت، خطاب به خانواده اش می‌گوید: من آرزو داشتم پس از عملیات والفجر ۸ به پابوس امام رضا(ع) بروم ولی

افسوس که حالا دیگر نمی‌توانم و لحظاتی بعد به شهادت می‌رسد.

برادرش او را در تابوت می‌گذارد و روی آن پارچه‌ای می‌کشد و می‌نویسد: محمدرضا عاشور اعزامی از گرمسار. سپس خود و خانواده برای مهیا کردن مقدمات تشییع جنازه به تهران و از آن جا به گرمسار می‌روند. جنازه این شهید باقیه شهید به تهران منتقل می‌شود. سرانجام هر دو خانواده شهید خودشان را تحویل تابوت محمدرضا، با شهیدی از مشهد عوض می‌شود و جنازه را به مشهد می‌برند، غسل می‌دهند، کفن می‌کنند و در حرم امام رضا(ع) طواف می‌دهند. وقتی خانواده آن شهید برای دیدار آخر به سراغ جنازه می‌آیند می‌بینند این جنازه، جنازه شهید آن‌ها نیست. از آن طرف هم خانواده محمدرضا می‌بینند جنازه شهیدی دیگر را تحویل گرفته‌اند. بلافاصله با مرکز تماس می‌گیرند و قضیه را اطلاع می‌دهند. سرانجام هر دو خانواده شهید خودشان را تحویل می‌گیرند و به خاک می‌سپارند. در حالی که شهید عاشور به آرویش رسیده که زیارت امام رضا(ع) بود. شهید محمدرضا عاشور اولین اعزامش در سال ۶۱ و آخرین اعزامش ۶۴/۷/۷ بود که به جبهه رفت و در مورخ ۶۴/۱۱/۲۲ در منطقه عملیاتی والفجر ۸ در فاو به شهادت رسید.

شهیدی که خانواده اش را به زیارت برد

شهید محمد حاجیلویی چند روز قبل از شهادتش به مرخصی آمده بود. او قصد کرده بود مادرش را به زیارت امام رضا(ع) ببرد اما به خاطر عملیاتی که در پیش داشت، موفق نشد. به مادرش گفته بود، باید به جبهه بروم ولی زمینه‌ای برای زیارت شما فراهم می‌کنم. او در ۱۵ مرداد ماه ۶۲ در منطقه پیرانشهر، در عملیات والفجر ۲، بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید و بعد از شهادت پیکرش را میان شهدای اهل مشهد اشتباهی به مشهد منتقل کردند. این گونه شد که زمینه این زیارت برای مادر محمد و نیز طواف پیکرش در حرم مطهر رضوی فراهم شد. او متولد ۱۳۴۳ در شهر بهار استان همدان و معاون فرمانده گردان ۱۵۴ حضرت علی اکبر از لشکر انصار الحسن (ع) بود که در عملیات والفجر ۲ به شهادت رسید.

آرزوی یک زیارت دیگر

«ای کاش امام رضا(ع) را بار دیگر زیارت کنم!» این جمله بخشی از دست‌نوشته‌های شهید علی عباس حسین پور از شهدای طلبه و دانشجویی لرستانی است که از او به یادگار مانده. دوستان این شهید هم گفته بودند او در زمان دانشجویی اتاقی داشت که رو به گنبد امام رضا(ع) بود و گاهی از آن جا رو به گنبد یا آقا در ددل می‌کرد. ارادت خاصش به امام رضا(ع) و آرزوی زیارت دوباره ایشان سبب شد پیکرش به جای انتقال به زادگاهش خرم‌آباد برای وداع به طواف حرم حضرت رضا(ع) برود. او در سال ۱۳۴۵ در خرم‌آباد متولد شد. در عملیات والفجر ۸ غواص بود و در غروب یکی از روزهای سال ۶۴ در فاو در حال وضو گرفتن هدف اصابت گلوله قرار گرفت. شهید از مشهد به جبهه اعزام شده بود و بعد از شهادتش به مشهد منتقل شد و به عنوان نخستین شهید دانشگاه علوم انسانی رضوی توسط هم دانشگاهیانش در حرم امام رضا(ع) طواف داده شد.

شهید زائر اولی

مادر شهید غلامرضا ذاکریان می‌گوید: فرزند م بسیار آرزو داشت برای زیارت امام رضا(ع) به مشهد برود ولی تا سن ۱۸ سالگی قسمت اش نشد به خواسته اش برسد که همان زیارت امام رضا(ع) بود. غلامرضا به خانواده اش گفته بود، سه ماه باید در جبهه بمانم سپس برمی‌گردم و با هم به مشهد می‌رویم. بعد از شهادتش پیکر ضار اشتباهی به جای شهید دیگری به مشهد می‌برند. هنگام تدفین پلاکش را با زبینی می‌کنند و متوجه می‌شوند، غلامرضا جزو شهیدان مشهد



صفحه آرایی

واحد صفحه‌آرایی روزنامه خراسان سفارش می‌پذیرد

روزنامه مجله ویژه نامه کتاب

اینفورگرافیک گرید لوگو

۰۵۱۳۷۰۰۹۳۹۰
layout@khorasannews.com